

سخن

دوره نهم

آذرماه ۱۳۴۷

شماره ۸۵

برنامه تربیت و برنامه‌های دیگر

تربیت به معنی وسیعش یعنی ایجاد تغییرات مطلوب در افراد اجتماع. بنا بر این تعریف کار تربیت به مراتب وسیعتر است از آنچه معلم دبستان و دبیرستان و دانشگاه میکند. سرکارگری که کار جدیدی را به کارگران می‌آموزد، صاحب‌منصبی که به سربازان فنون جنگ‌تعلیم می‌دهد، مأمور بهداشتی که با افراد نشان می‌دهد چه باید کرد تا از ابتلای به مرض ایمن باشند همه به تربیت افراد پرداخته‌اند. دستگاه‌های تبلیغاتی که میخواهند اعتقاد یا عادت یا لزوم راه زندگی نوینی را در ذهن افراد راسخ کنند همه بکارهای تربیتی مشغولند. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم در شهر تهران تأثیر رادیو و سینما و نظائر آن در ذهن افراد بیش از مدرسه است ولی ما هنوز حتی سینما را بعنوان عامل تربیتی به رسمیت نشناخته‌ایم و نتیجه این شده است که تربیت ذهن افراد ما در دست عواملی است که اجتماع ما در آن ذره‌ای دخالت و نفوذ ندارد.

کسانی که برنامه تربیتی ملتی را طرح میکنند در حقیقت راه زندگی او را از لحاظ دینی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تعیین میکنند. پس اگر برنامه اقتصادی یا اجتماعی بدون توجه به برنامه وسیع تربیتی طرح شود آن اجتماع تحت تأثیر نیروهای مخالف به این طرف و آن طرف کشانیده میشود و دچار هرج و مرج و اغتشاش میگردد یا به عبارت دیگر دچار مرض روحی اجتماعی میشود چه بقول زیگموند فروید **مرض روحی چیزی**

جز ناهماهنگ شدن جنبه های مختلف شخصیت انسان نیست . اجتماع را هم میتوان به منزله تن واحدی فرض کرد که اگر بین جنبه های مختلف شخصیت او هماهنگی موجود نباشد به اختلال روحی (نوروز) دچار میگردد شاید بیقراری اجتماعی که دچار آنیم معلول آن باشد که پی برده ایم تربیت به معنی وسیع و به صورت صحیحش اساس همه اصلاحات اجتماعیست . ندانسته ایم که مهمترین و شاید تنها وسیله دگرگون کردن اجتماع به صورت مطلوب تربیت است و تربیت باید بر هر نوع اقدام سیاسی یا اجتماعی دیگر مقدم باشد . ونیز ندانسته ایم کار تربیت بمراتب وسیعتر از کاریست که دبستان و دبیرستان میکند و توجه نداشته ایم تربیت برای اینکه ما را به هدف مطلوب برساند باید با کلیه اقدامات و برنامه های دیگر ما هماهنگ باشد .

جای تردید نیست که در پنجاه سال اخیر کوشش زیاد در راه تربیت کرده ایم ولی این کوشش بسیار کمتر از آن بوده است که باید کرده باشیم . اگر قصد ما آن بوده است که اجتماع خود را ، که شکل آن در اول قرن بیستم میلادی باشکلی آن درده قرن پیش از میلاد تفاوت زیادی نداشت ، بصورت یکی از اجتماعات زنده و پیشرو در آوریم ، پیروزی کامل نصیب ما نشده است . دلیل این امر یکی وجود عدد وحشتناک بی سوادان است ولی سواد تنها قدم اول تربیت است و اگر بی سوادی هم از میان ما رخت بر بسته بود معلوم نبود ملت تربیت شده ای باشیم ، شاهد دیگر عده کثیر کشاورزانی است که باروش دو هزار سال پیش گندم میکارند . وجود عده بسیاری در دهات و ایلات که هنوز آب دهان سید را شقابخش میشمارند و جز این وسیله مداوانی در دسترس ندارند شاهد دیگر بر قصور ما در امر تربیت است . وجود نجار و بنا و آهنگری که هنوز به سبک هزار سال پیش کار میکنند و از همه مهمتر رسوخ خرافات و موهومات در اذهان مردم ، بی خبریشان از حقوق حقه خویش ، وجود ظلم زبردست و چاپلوسی و تملق زبردست همه شواهد آنند که در امر تربیت کارهای ناکرده بسیار داریم . اما اینکه تربیت را جز دبستان و دبیرستان چیزی نپنداشته ایم آشکاراست . اگر چند آهنگر و صاحب حرفه در تهران هستند که بطرز جدید و با آلات و ادوات امروز کار میکنند بهیچوجه مرهون دستگاه تربیتی ما نیستند . یا از تنها مدرسه فنی که خارجیان برای ما ساختند ، وبهتت ما بسته شد ، هنر آموخته اند و یا پیش استادی خارجی شاگردی کرده اند . هنوز معلوم نیست برای هزار و یک احتیاج اجتماع ما ، که برای هر یک از آنها به متخصص نیازمندیم ، کدام مدرسه اهل فن تهیه میکند . در حقیقت ما

هیچگاه دستگاه تربیت ملی نداشته ایم و فقط وزارت خانه‌ای برای دبستان و دبیرستان داشته ایم.



در اینکه هدف تربیت باید با سایر هدفهای اجتماع هماهنگ باشد جای آنست که بتفصیل بیشتر سخن گفته شود. اگر مثلا دولتی بخواهد مثل دولت شاه عباس صفوی - به علل سیاسی تعصب دینی شدید در میان مردم رایج کند کافی نیست که بحکم قانون مردمرا به نماز خواندن و روزه گرفتن و قمه زدن مجبور کند و مجالس و وعظ و تعزیه برپا سازد. باید برنامه های مدارس را نوعی تنظیم کند که کودکان باین اصول بگرایند. برای این منظور هم کافی نیست تنها اصول دینی را در درس جداگانه به شاگردان بیاموزند بلکه باید هر ماده درس بخصوصی را دقیقا مورد مطالعه قرار دهند و اگر نتیجه آن عدم اعتقاد است آنرا از برنامه حذف کنند. مثلا پیداست که بین زمین شناسی و علم هیأت با آنچه مثلثات و در آن فرینش عالم گفته است تناقض هست. اگر منظور معتقد ساختن شاگردان به انجیل و تواره است ناچار باید علوم جدید را کنار بگذارند. این کاریست که شبیه آنرا حزب ناسیونال - سوسیالیست در آلمان میکرد. هر چند هدف آنان شوم بود و نتیجه آن بدبختی قسمت اعظمی از مردم اروپا شد اما تکنیک کار یعنی فوت و فن کاسه گری آنها درست بود. باید در رهبری ملتی به سوی منظوری - منظور هر چه باشد - بین دستگاه تربیت و دستگاههای دیگر هماهنگی باشد والا نتیجه مطلوب بدست نخواهد آمد.

داستانی که برای ما بسیار آموزنده است داستان وضعی است که در آمریکا پیش آمد وقتی روسها موفق شدند اولین ماه ساختگی را بدور زمین بفرستند. تا آن وقت و از آن بعد سیاست دولت امریکا آن بود که در تحقیقات علمی بر روسها پیشی گیرد ولی دستگاه تربیت ملی آن کشور در سیاست همراه دولت نبود. موفقیت روسها در میان پیشوایان فکری امریکا ایجاد وحشت کرد. تلر پدر بمب هیدرژن نوشت که «ما امریکائیان چند سال دیگر فوتبالست گردن کلفت فراوان خواهیم داشت ولی باید مستشار علمی از روسیه استخدام کنیم.» در تحقیقی که از کودکان مدارس کردند دیدند تصور کودک از «عالم» کسی است که بعلت کم هوشی یا بی دست و پائی یا مرض روحی و بدنی نتوانسته است تاجر و بانکدار شود و ناچار به علم پرداخته است. پیدا است که توجه باین امر ملت امریکارا تکان شدیدی داد. تا این وقت مدرسه و کالج شاید تحت تاثیر **جان دیوئی** و پیروانش جانی بوده که کودک باید بازی کند و خوش بگذراند و معاشرتهای لذت بخش داشته باشد.

مجله لایف شماره مخصوصی به مقایسه تربیت روسیه و امریکا اختصاص داد و نوشت که آنچه امریکارا تهدید میکند عقب ماندگی او در تربیت و فلسفه غلط تربیتی اوست. میگویند روسها به این وسیله خدمت بزرگی به امریکائیان انجام دادند و آنها را متوجه کردند که برتری نهائی يك ملت بسته به برتری دستگاه تربیت آن ملت است.



وقتی تاریخ اجتماعی خود را در صدسال اخیر نگاه کنیم می بینیم میان مهمترین عامل تربیتی، یعنی مدرسه و سایر برنامه های اجتماعی و اقتصادی ما هیچگونه هماهنگی موجود نبوده است. هنگامی که مرحوم امیر کبیر مدرسه دارالفنون را ایجاد کرد منظور او تربیت عده برگزیده ای بود که بتوانند امور مهم مملکت را در دست گیرند و رهبر دیگران باشند یا به عبارت دیگر منظور او تهیه رهبر درجه اول (با اصطلاح انگلیسی لیدر) بود. کار او بسیار بجا و پسنندیده بود و مسلماً در هر ملت زنده ای تهیه رهبران درجه اول از مهمترین وظایف تربیت است. اما تهیه رهبر درجه اول تنهایی از وظایف تربیت است. تربیت باید در مراحل مختلف و در درجات متعدد «رهبر» تهیه کند و از همه مهمتر آنکه رهروان را برای «رفتن» آماده سازد. اما بعد از امیر کبیر دستگاه تربیت ما جز تقلید از کار او کار دیگر نکرد. نردبانی که از دبستان شروع میشود به مدرسه عالی ختم میشود جز تهیه رهبر درجه اول کاری نمیکند و ماجز این نردبان، که همه افراد ناچار باید از آن بالا روند، نردبان دیگری نداشته ایم. اما چون فقط نزدیک به ده درصد اشخاص استعداد رفتن به دانشگاه را دارند برای اینکه عده بیشتری به دانشگاه بروند ناچار سطح تحصیلات دانشگاه را پائین آوردیم.

با این همه عده کثیری نتوانستند به دانشگاه برسند و از نیمه راه برگشتند. اینها تلفات دستگاه تربیت ما بودند و چون دیگر نه حرفه ای میتوانستند آموخت و نه پیش پدر شاگردی میتوانستند کرد ناچار به استخدام دولت روی کردند. دستگاه دولت دستگامی شد برای دستگیری قربانیهای دستگاه تربیت و چون از داوطلبان استخدام هیچیک در هیچ امری تخصص نداشتند ناچار کفایت و کاردانی دستگاه دولت سخت ناقص ماند و دولت بار سنگینی بدوش ملت شد. بتدریج که جوانان بد تربیت شده از

مدرسه به دستگاه دولت فرستاده شدند عده کسانی که باید بکار تولید پردازند و قبل از ایجاد مدرسه بطرزی که ذکر شد به اینکار میپرداختند. کمتر شد. این جریانی بود که در حاشیه زندگی روزانه توده عظیم ملت قرار داشت چه توده عظیم ملت یعنی ساکنان دهات و ایلات و غیره همچنان در جهل و نادانی خود ماندند. شاید این امر مایه خوشوقتی است چه کارهای تولیدی معدودی که باقیمانده است هنوز در دست این عده است هر چند روش تولید آنها بدوی و قدیمی و فرسوده است.

اگر سیاست اقتصادی ما آن بود که صنایع جدید را ترویج کنیم و ماشین کهنه اقتصاد خود را بصورت نوی درآوریم، در اتخاذ و اعمال این سیاست هیچ نکوشیده ایم تا دستگاه تربیت را با آن هماهنگ کنیم. اینست که کارخانه تاسیس کردیم ولی مدرسه‌ای تاسیس نکردیم که متخصص جزء و سر عمه و مهندس و کارگر بسازد. اتومبیل برای احتیاجات خود وارد کردیم ولی تعمیرش را به امید خدا گذاشتیم. برق و لوله آهن و تیر آهن و سیمان را جانشین مصالح ساختمانی قدیم کردیم ولی مدرسه ایجاد نکردیم که مهندس برق و بنا و آهن کوب و لوله کش بسازد. تهران کهنه را خراب کردیم قبل از اینکه آماده باشیم تهران نوی بسازیم. نتیجه مجموعه مسکن زشت و کوچه‌های زشت تری شد که امروز پایتخت ایران است. در عین حال مدارس و دانشگاههای ما رهبران درجه اول تربیت میکردند — حتی شاگردانی که به فرنگستان میفرستادیم فقط بتحصیلات عالیه میگماشتیم و معلوم نبود که باید احتیاجات روزمره ما را برآورد یا اگر بنا شود هر که بمدرسه برود رهبر درجه اول شود رهرو از کجا خواهد آمد. اینست که می بینیم تهران ما پراز طبیب است ولی نیمه طبیبی در دهات ما نیست. حتی ما طبیب و عالم و دانشمند درجه اول به امریکا صادر میکنیم چه گاه واقعاً در ایران جایی برای آنها نیست. از این زمره اند شاگردان ایرانی که بمقام عالی علمی میرسند و از اروپا به امریکا میروند و یا اگر در آن کشور هستند دیگر به این مملکت بر نمیگردند.

برای نو کردن اجتماع فرسوده خود ناچاریم نقشه عام و وسیعی داشته باشیم که تمام شئون اجتماعی ما را دربر داشته باشد. در این نقشه تربیت باید مقام شامخی داشته باشد و مسلماً باید با سایر نقشه‌های ما هماهنگ

